



# خاطرات گلستان

نویسنده: بی بی مریم بختیاری

ویراستار: غلامعباس نوروزی بختیاری



## خاطرات سردار مریم بختیاری

www.KetabFarsi.com



انتشارات نورا



سردار مریم در لباس میاه که به عزای فرزندش علی مردان خان نشسته است. (خورشیدی ۱۳۱۳)

# خاطرات سردار مریم بختیاری

(از کودکی تا آغاز انقلاب مشروطه)

ویراسته

غلامعباس نوروزی بختیاری



سازمان اسناد و کتابخانه ملی  
جمهوری اسلامی ایران

www.KetabFarsi.com

بختیاری، مریم. ۱۳۵۰-۱۳۱۶.  
 خاطرات سردار مریم بختیاری (از کودکی تا آغاز انقلاب مشروطه) /  
 مریم بختیاری؛  
 ویراسته غلامعباس نوروزی بختیاری. - تهران : آنزان، ۱۳۸۲.  
 ۱۹۴ص.  
 ISBN 964-6699-25-1 ۱۳۵۰۰ ریال  
 فهرستتویسی بر اساس اطلاعات فی.پا.  
 نمایه،  
 ۱- بختیاری، مریم، ۱۳۵۰-۱۳۱۶. - خود سرگذشتنامه. ۲. ایران - تاریخ  
 - قاجاریان، ۱۱۹۳-۱۳۴۴ ق.  
 الف نوروزی، غلامعباس، ۱۳۳۰ - ویراستار.  
 ب عنوان.  
 ۹۵۵/۰۷۴۵۰۹۲ DSR ۱۳۹۱/ ۳/۳  
 ۱۳۸۱  
 کتابخانه ملی ایران ۸۱-۳۶۴۸۹ م

خاطرات سردار مریم بختیاری



نویسنده : مریم بختیاری  
 دیباچه : دکتر علیقلی محمودی بختیاری  
 ویراستار : غلامعباس نوروزی بختیاری  
 طراح جلد : علیرضا نبئی  
 نمونه خوان : بهجت میری  
 نوبت چاپ : اول، ۱۳۸۲  
 تیراژ : ۳۲۰۰ نسخه  
 شماره نشر : ۳۳  
 چاپ : دهکده چاپ  
 لیتوگرافی : تصویر  
 شابک : ۶۴۶-۶۶۹۹-۲۵-۱ ISBN : 646-6699-25-1

کلیه حقوق برای نشر آنزان محفوظ است

انتشارات آنزان : تهران - صندوق پستی ۱۴۳۹۵/۹۷۹

پیشکش به جناب آقای سهراب خان مردانی،

دکتر بیژن مردانی بختیاری

و همه نوادگان بی بی مریم بختیاری (سردار مریم)

www.KetabFarsi.com





## دیباچه

درست سی و چهار سال پیش، جستاری زیر نام «زن و زناشویی در بختیاری» نوشتم (که در دفتر روستا نشریه دانشگاه سپاهیان انقلاب چاپ شد). شاید آن نوشته نخستین پژوهش در این زمینه بود. آن نوشته بر پژوهش علمی جامعه‌شناسانه استوار نبود. آنچه را می‌دانستم نوشتم ...

زن در بختیاری - نسبت به جاهای دیگر ایران - از اعتبار و احترام بیشتری برخوردار است. به ویژه در رده بالا، این پایگاه و احترام بیشتر و شاید آشکارا بچشم می‌خورد ... پژوهش‌های مردم‌شناسی، اندک‌اندک رونق گرفت. در اداره هنرهای زیبای کشور (که بعدها بگونه وزارت فرهنگ و هنر درآمد) بخش ویژه «فرهنگ عامه» یا «هام وید» بنیاد گرفت و به گوشه‌های گوناگون فرهنگ و هنر ایلها، دودمانها و توده‌های روستایی توجه ویژه‌ی شد. و جزوه‌هایی پیرامون زندگی، فرهنگ و هنر مردم ایران بچاپ رسید، اما پژوهش ژرفی - آنچنانکه بایسته بود - پیرامون زندگی معنوی این مردم بعمل نیامد. کتابهایی که در پیرامون قراردادها (سنتها) و ترانه‌های محلی چاپ شده، جایگاه ویژه انسانهای نقش‌آفرین در ژرفای جامعه را نشان نمی‌دهند.

همان نوشته من هم - چنانکه یادآور شدم - یک برداشت ساده شخصی بود. اما هنوز

بر آن استوارم که در بختیاری - نسبت به ایلها و روستاهای دیگر - زن دارای پایگاه و احترام ویژه‌یی است ...

زن - بعنوان مادر - فرمانروای خانه و کارفرمای زندگی است. همدوش مرد در سواری، تیراندازی و کارهای اجتماعی نقش آفرین است ... با همه مانعهای اعتقادی، درس می‌خواندند، مشاعره می‌کردند و بزمهای ادبی و علمی تشکیل می‌دادند ...

یکی از زن‌های سرشناس بختیاری، دختر حسینقلی خان ایلخانی بنام «بی‌بی مریم» است که به او «سردار مریم» می‌گفتند ...

«بی‌بی مریم» - با آنکه سواد اندکی داشت. دست به نوشتن خاطرات زندگی خود زد. و این خاطرات را در نهان و خلوت خویش می‌نوشت و نگه می‌داشت. با آنکه خانه او کانون رفت و آمد دانشمندان و مردان سرشناس بود - گویا هرگز نخواستہ بود که خاطراتش را آشکارا کند یا ویرایش و آرایش آنرا از دانشمندان محفلش بخواهد ... سالها پس از درگذشت این زن بزرگوار و فرهیخته، دفتری از او بدست آمد که خاطراتش را در بر داشت.

«بی‌بی مریم» همانگونه که حرف می‌زد و با املائی بهمان سان که تلفظ میشد خاطراتش را نوشته است این بانوی بزرگوار، آنچنان در نوشته‌هایش صادق است که هیچ‌گونه پرده‌بوشی نکرده و آنچه در زندگیش رخ داده بقلم آورده است - بسیار نکته‌ها که نمی‌بایست نوشته شود - مدیر انتشارات آنزان - با عشقی که به زادگاه و ایل و تبار خود دارد - این مجموعه را بچنگ آورده و بر آن شده که: بهمان صورت که هست آنرا چاپ کند. نسخه‌هاشین شده آنرا بمن داد تا آنرا بخوانم و دیباچه‌یی بر آن بنویسم. از او خواستم تا این دفتر را با اینصورت خام چاپ نکند. پافشاری کرد که: دوست دارد این خاطره‌ها بی‌هیچ دخالت و تصرفی چاپ شود و از جهتی حق با اوست زیرا هیچ چیز تهی از راستی نیست و هر گواهی و افزایش از وارونه جلوه دادن آنچه گذشته و سرگذشتها و بطوریکه تاریخ پدید آمده و می‌آید. زندگی هر کس و هر جامعه و هر ملتی باید انسان که بود نشان داده شود. بویژه که: فرهنگ ایرانی میدان چالش دو نیروی «بهمن» و «اهریمن»

است. اتفاقاً پدیده‌های «اهریمن» باید نشان داده شود تا پندآموز انسان شود و گرایش به «بهمن» را آسان و ممکن سازد.

نگرانی من همیشه این بوده است که فرزندان گمراه و ناخلف ایرانی میگردند تا نقطه ضعفی در جامعه ایران ببینند و آنرا بزرگ و بزرگتر جلوه دهند، بی‌انکه بزرگیها، خردمندیها، پیشتازیها و آفرینشهای مردم ایران را در نظر بگیرند. نمونه این بی‌معرفتها، کتابهایی است چون «خلفیات ما ایرانیان»، «ضحاکیان، فریدونیان...» و یا سخنرانیهایی که در پیام رسانه‌های خودی و بیگانه ایراد کرده و می‌کنند... گویی با شعر حافظ بیگانه‌اند که گفت:

عیب می‌جمله بگفتی: هنرش نیز بگو

باری. دفتر خاطره‌های «بی‌بی مریم» می‌تواند روشنگر گوشه‌یی از نقش‌آفرینی زن در جامعه ایلی مردم ایران باشد.

قرار بر این شد که این دفتر را بهمان گونه که «بی‌بی مریم» نوشته چاپ کنند و ویراستار گونه درست واژگان را در پانویس بیاورد. من بی‌گمانم که از این «بی‌بی بزرگوار» نوشته‌های دیگری بجا مانده که شاید نشر این دفترا نگیزه پیدایی آنها شود و نیره‌های او بهوش آیند که دست نوشته‌های چنین مادر بزرگی با ارزش و با احتشام را از نهانخانه صندوقخانه‌ها بجویند و فراچنگ آورند.

هیچ اثری به اندازه همین خاطره‌ها، دل‌انگیز و شیرین و بیدارساز برای بازماندگان نیست... باشد که همه هر کسی که قلم بدست میگیرد و چیزی می‌نویسد، صداقت و شجاعت در بیان حقیقت را از «سردار مریم» بیاموزد.

نامش و یادش گرامی است، گرامی‌تر باد

سوم بهمن ماه ۱۳۷۷

محمود بختیاری



## پیشگفتار

خاطره و « روزنامه » نویسی در چند قرن گذشته در ایران مرسوم بوده است و شاید بتوان گفت که پیشتاز این خاطره نویسی‌ها بختیارها بوده‌اند. از حدود دو قرن پیش شخصیت‌های مطرح و بعضاً نامدار در بختیاری آغاز به خاطره‌نویسی کردند. مرحوم حسینقلی خان ایلخانی رئیس و ایلخانی بختیاری خاطراتش را روزانه یادداشت می‌نمود که امروز در اختیار ما قرار دارد. وی رسم زیبایی را در خاندان خود بنیان گذاشت زیرا پس از وی فرزندان «علیقلی خان سردار اسعد، خسروخان سردار ظفر، بی بی مریم بختیاری» دست بقلم بردند و از خود خاطرات روزانه و خط به یادگار گذاشتند. دست نوشته‌های بی بی مریم بختیاری که در اختیار جناب آقای دکتر بیژن مردانی بختیاری یکی از نوادگان ایشان بود جهت چاپ به انتشارات آنزان سپرده شد. در همین جا از اعتماد ایشان سپاسگزاری می‌نمایم. این خاطرات از دوران کودکی بی بی مریم آغاز و تا حدود سی سالگی‌اش که آغاز انقلاب مشروطیت ایران و چند سال بعد از رهایی‌اش از شوهری که از زندگی با او

سخت در عذاب بود و مانع مبارزه‌اش علیه ظالمان می‌شد پایان می‌یابد.  
 بی‌بی مریم در اواخر همین خاطرات طرفداری خود را از مشروطه و مشروطه‌خواهان و دشمنی خود را با ضد مشروطه‌خواهان حتی یکی از برادرانش و پسرعموهایش اعلام می‌دارد و در آخر هم برای سردار اسعد و هزاران سوار بختیاری که برای فتح تهران می‌روند سخنرانی مهیجی می‌کند. و تا آنجا که ما اطلاع داریم بی‌بی مریم در دوران مشروطه یکی از فعالین مشروطه‌خواهان و بعد از آن یکی از شخصیت‌های فعال ملی و آزادیخواه بوده و تا آخر عمر بعنوان یک شخصیت مبارز سیاسی و ضد استعماری در میدان مبارزه فعالیت می‌کند. متأسفانه تا این زمان همین بخش از روزنامه خاطرات این بانوی ارجمند به دستمال رسیده و اطمینان داریم که ایشان بقیه خاطرات خود را هم تدوین کرده. حال کجاست؟ ما امیدواریم با چاپ این کتاب که بخش اول خاطرات آن گرامی زن می‌باشد دوستان ما را در جستجویمان برای یافتن بقیه روزنامه خاطرات سردار مریم یاری می‌کنند.

بی‌بی مریم در نوشته‌هایش شجاعانه و حقیقی سخن می‌گوید. حقایق تراویده از قلمش قابل ستایش می‌باشد. او در هیچ شرایطی از حق و حقیقت چشم‌پوشی ننموده. احساساتش را در مورد خانواده‌اش بسیار واضح و روشن بیان نموده است. او نسبت به برادران و خواهرانش عشق می‌ورزد. ولی هیچگاه از حق نگذشته. بی‌بی مریم بختیاری ملقب به سردار مریم تنها فرزند مرحوم حسینقلی خان ایلخانی بختیاری دورکی هفت لنگ و بی‌بی فاطمه دختر علی رضا خان چهارلنگ کیانرسی می‌باشد. او در خردسالی پدر<sup>(۱)</sup> نامدارش را از دست داد. وی تحت سرپرستی برادران خود خصوصاً مرحوم حاج علیقلی خان سردار اسعد قرار گرفت.

همانطوریکه خودش در روزنامه خاطراتش مرقوم نموده، خواندن و نوشتن را مستقیماً تحت نظر مرحوم سردار اسعد آموخته و در زمینه مطالعه تاریخ بوسیله برادر

۱- مرحوم حسینقلی خان ایلخانی بختیاری در سال ۱۲۹۹ هجری قمری ظاهراً بدستور ناصرالدین شاه قاجار بوسیله شاهزاده مسعود میرزا ظل‌السلطان در اصفهان بقتل رسید.

ارجمندش تشویق نیز می شده است، سرگذشت کلثوپاترا ملکه معروف مصری را دقیقاً مطالعه کرده و در سالهای نوجوانی همه آرزویش آن بود که مانند کلثوپاترا ملکه‌ای نامدار شود.

در تمام نوشته‌هایش آرزو می‌کند ملت ایران از قید استبداد زمان رهائی یابند، خصوصاً از وضع فلاکت‌بار زندگانی زنان ایرانی بویژه زنان در بند و قید بختیاری داد سخن داده و از درگاه پروردگار برای رهائی آنان التماس و استمداد می‌طلبد.

در نوشته‌های وی غلط‌های املائی فراوانی مشاهده می‌شود که ما بعلت امانت‌داری عیناً کلمات وی را بروی کاغذ منتقل نمودیم. مثلاً در تمام دست‌نویس‌های ایشان خود را (خد) و گذاشت را (گزاشت) و گذشت را (گزشت) و مثل را (مسل) سلاطین را (صلاطین) صحیح را (صهیج) خواهر را (خاهر) ابدال را (عبدال) معتمد را (مهتمد) ضرغام‌السلطنه را (ضرغام سلطنه) صمصام‌السلطنه را (صمصام سلطنه) غریبی را (قریبی) ناغان را (ناقان) اتحاد را (اتهاد) تفاوت را (تفاود) بخواهم (بخاهم) مرقوم داشته‌اند اگر در اینجا بخواهیم کلیه کلمات وی را دوباره نویسی کنیم صفحات بسیاری را در بر می‌گیرد. پس فقط جهت یادآوری و روشن شدن ذهن خواننده گرامی به همین اندازه بسنده و توضیح داده شد. در طول کتاب نیز کلمات غلط را در زیرنویس با شرح پاره‌ای از الفاظ که فعلاً در زبان فارسی مطرود شده است توضیح داده‌ایم.

بنظر اینجانب یکی از بهترین اسناد بجا مانده از دوره ناصری و وضع زندگانی طبقه ممتاز بختیاری همین نوشته بی‌بی مریم می‌باشد. زیرا وی از پرداختن به حقیقت‌گویی کوتاهی ننموده و در تمام اوراق خاطراتش حقایق را عیناً بروی کاغذ آورده و کمتر چیزی را کتمان کرده است.

وضع اقتصادی مردم علی‌الخصوص اوضاع اقتصادی رعایا و مردم بختیاری را تا توانسته برشته تحریر درآورده است.

در روزنامه زندگانی بی‌بی مریم، بنا به مقتضیات زمانه و حس آز و طمع برادرانش در خصوص املاک تحت مالکیت شوهرش می‌بینیم که او بر علیه برادران حتی تفنگ در

دست می‌گیرد و از حقش دفاع می‌کند. او عین وقایع را برای آیندگان می‌نویسد. سرهنگ ابوالفتح اوژن بختیاری<sup>(۱)</sup> در کتاب تاریخ بختیاری صفحه ۲۱۹ می‌نویسد: (موضوع دیگری که از آقای حسین ثقفی «اعزاز» شنیدم این است که در همان موقع یعنی قبل از ورود سردار اسعد به طهران بی‌بی مریم خواهر او هم با عده‌ای تفنگچی بختیاری در طهران بوده است و در یکی از خانه‌های پدری حسین ثقفی منزل نموده است و به مجردیکه می‌شنود سردار اسعد رو بطهران می‌آید آن زن مرد صفت هم پشت بام خانه را سنگربندی می‌کند و با عده‌ای سوار بختیاری که در اختیار داشته است با قزاق‌ها مشغول جنگ می‌شود و شخصاً هم تیراندازی می‌کرده است) حال او نه فقط جنگجوی شجاع بود بلکه در بیان حقیقت و در عرصه ملی ایران شیرزنی بی‌مانند بود و تاریخ معاصر ایران نمونه او را کم دیده است. پاره‌ای از نوشته‌هایش نم‌آب دیده‌اند و ما نتوانستیم آنها را بخوانیم لذا بجای کلمات مذکور نقطه (...) گذاری نمودیم.

در بعضی از جمله بندیهایش از کلمات زننده استفاده نموده است بجای آنها نیز نقطه گذاری شده است.

وی در ضمن یادداشت خاطرات خود اشاره‌های جالب و ارزنده‌ای در زمینه تاریخ وقایع زمان خودش دارد، که از نگاه به تاریخ بختیاری و تاریخ ایران جای تعمق دارد. در زمینه زندگانی اشراف ایران نیز قلم وی قابل ستایش و تقدیر است. وضع خاص زندگی بزرگان بختیاری و شاهزادگان قاجار و مخصوصاً در مورد شخصیت لرزان و بی‌ثبات مظفرالدینشاه قاجار به شکلی جالب و خواندنی مطلب را ادا می‌نماید که موجبات تحیر خواننده را فراهم خواهد نمود.

غروب غم‌انگیز زندگی مرحوم حسینقلی خان ایلخانی بختیاری فاجعه‌ای دردناک و

۱- سرهنگ ابوالفتح اوژن بختیاری فرزند مرحوم هادی خان فرزند مرحوم رضاقلی خان ایل‌بیگی است. مرحوم هادی خان از مجاهدین مشروطه خواهی بود که تحت فرماندهی اول برادرش مرحوم ابراهیم خان ضرغام‌السلطنه و سپس فرماندهی مرحوم سردار اسعد در جنگهای مشروطه خواهان در اصفهان و تهران شرکت داشت.



فراموش نشدنی برای خانواده آن مرد بزرگ خصوصاً فرزندانش ببار آورد. خانواده ایلخانی مورد بی‌مهری و غضب دربار ناصری خصوصاً شاهزاده مسعود میرزای ظل‌السلطان و دست نشانندگان آن حاکم خودخواه و مستبد و خونریز بویژه برادران خود ایلخانی (حاج امامقلی خان ایلخانی و رضا قلیخان ایللیگی) واقع شدند، معمار اندیشمند و شایسته انقلاب مشروطه ایران فرزند برومند ایلخانی مرحوم حاج علیقلی خان سردار اسعد در همین زمینه و به تائید نوشته‌های بی‌بی مریم برای اورنگ<sup>(۱)</sup> نقل نمود که:

موقعیکه ایلخانی را کشتند من و اسفندیارخان در حبس بودیم. عموها و عموزاده‌ها برای تصاحب مایملک پدرم، مادر پیرم را زیر فشار گذاشتند. پیرزن بینوا چون فریادرس نداشت و مرجعی برای دادخواهی نمی‌شناخت، ناگزیر به خانه عمویم رضاقلی خان ایللیگی پناه برد و گیسویش را به طناب چادرخانه‌اش بست و به شیوه بختیارها در خانه مردی بزرگ و صاحب مقام به بست نشست، ولی خان عمو بدون رحم و شفقت کارد از کمر کشید و گیسوی سفید مادرم را برید و آن پیرزن درمانده را از خانه‌اش بیرون راند. اورنگ در دنباله این سرگذشت از قول سردار اسعد اضافه می‌کند، هنگامی که از سیاه چال ظل‌السلطان آزاد شدم، با لباس کثیف و مندرس و موهای ژولیده و پای برهنه در کوچه‌های اصفهان سرگردان بودم و نمی‌دانستم چه بکنم.

بعضاً به خاطر آوردم که پدرم مبلغی وجه نقد نزد یکی از دوستان قدیمش که تاجر معتبری بود، دارد. لذا به خانه او رفتم و دق‌الباب کردم کمی بعد در باز شد و آن تاجر اصفهانی در آستانه در نگاهی به من انداخت و فوراً مرا شناخت ولی بدون اینکه کلمه‌ای گفتگو کند در را به روی من بست.

من از این برخورد بسیار ملول و افسرده شدم و با خود گفتم، بهتر است به میان ایل برگردم و نزد عمویم حاجی ایلخانی به چقاخور بروم.

با این خیال اصفهان را با پای پیاده به سوی چقاخور ترک گفتم. در حوالی چقاخور به چند سیاه چادر متعلق به یکی از طوایف بختیاری برخورد کردم. در میان رمه در کنار سیاه چادرها چند مادیان را در حال چرا دیدم، به طرف آنها پیش رفتم. خوشبختانه صاحب آن مادیان‌ها مرا شناخت و یکی به رسم امانت به من داد تا خود را به چقاخور رسانیدم.

از دور چادر بزرگ سفید دو پوش پدرم را که در میان دشت برافراشته بود دیدم و اندوهی جانکاه به من دست داد و کوهی از غم بر دلم نشست. لاجرم پیش رفتم و افسار مادیان را به گوشه‌ای بستم و با آن هیئت ژولیده وارد چادر شدم.

دیدم عمویم حاجی ایلخانی در صدر مجلس نشسته و تمام خویشاوندان و رؤسای طوایف بختیاری به ترتیب در کنار هم نشسته‌اند. در مقابل عمویم تعظیم کردم. به طور اجمال مرا و رانداز کرد و بدون اینکه یک کلمه بگوید سر را به زیر انداخت و برای یک لحظه همه نگاه‌ها متوجه من شد و بعد سرها برگشت و سکوت سنگینی سراسر مجلس را فراگرفت.

هیچ‌کس نپرسید کی هستم! و از کجا آمده‌ام؟

همانطوریکه سرپا ایستاده بودم، گوشه و کنار مجلس را نگاه کردم چشمم به یکی از بستگان پدرم که همیشه از احسان و محبت او برخوردار بود، افتاد و رفتم در کنار او نشستم یک وقت متوجه شدم آن شخص کمی از من فاصله گرفت و روی خود را از من برگردانید.

من چنان از فضای مشمژکننده آن مجلس و رفتار نامردمی عموها و خویشاوندان و دیگر برادران بختیاری منقلب شدم که بلا اراده از جا بلند شدم و سوار همان مادیان لخت شدم و به طرف اصفهان حرکت کردم. در حین اینکه سوار می‌شدم یکی از بستگان پدرم که زمانی منشی او بود، بمن نزدیک شد و آهسته گفت آعلیقلی خدا پسری به تو عنایت کرده است. من به قدری نومید و افسرده خاطر بودم که در جوابش گفتم من در چنین حال و روزی بچه می‌خواهم چه کنم؟

در بین راه مادیان رابه صاحبش برگرداندم و پیاده به طرف اصفهان رفتم، نوکری داشتم که قبل از دستگیریم همراهم به اصفهان آمده بود، بعد از آنکه زندانی شدم در اصفهان ماند و با شغل عمله‌گی گهگاهی پولی پس‌انداز می‌کرد و در زندان به من می‌رسانید وقتی به اصفهان برگشتم همان شخص با مختصر پس‌اندازی که داشت، یک جفت گیوه برایم خرید و با همان پای افزار پیاده خود را به تهران رسانیدم و یک راست روانه خانه صدر اعظم امین السلطان شدم.

هنگامی به در خانه رسیدم که کالسکه صدراعظم دم دروازه ایستاده بود و ظاهراً امین السلطان می‌خواست به دربار برود. نوکری که جلو دروازه ایستاده بود، از من سئوال کرد که چه می‌خواهم؟

گفتم به صدراعظم عرض کنید علیقلی پسر حسینقلی خان ایلخانی بختیاری هستم. آن مرد در نهایت تعجب سراپای مرا ورنده کرد و به داخل حیاط رفت. درست درب خروجی خانه محاذی در دروازه بود و من از گوشه دروازه که نگاه می‌کردم؛ دیدم نوکر به درون خانه رفت و طولی نکشید که پرده در ورودی کنار رفت و صدر اعظم در آستانه ظاهر گردید ولی به مجردی که از برابر چشمش به من افتاد خود را عقب کشید و پرده را انداخت. من از دیدن این صحنه یکه خوردم و داشتم ناامید می‌شدم. طولی نکشید که دوباره همان نوکر به سراغم آمد اما این بار با احترام تعارف کرد که همراه او بروم. او مرا مستقیماً به حمام برد و بعد از یک سال و اندی که حمام نرفتم شستشوئی کامل کردم و حمامی مرا کیسه کشید و مشت و مال حسابی کرد و سلمانی مرا پس از مدت‌ها اصلاح کرد و هنگامی که خود را به قسمت بیرونی حمام رساندم و روی صفحه نشستم همان نوکر یک بقچه جلویم گذاشت، وقتی آنرا باز کردم یک دست لباس کامل در آن دیدم و با کمال تعجب یک کیسه پز از اشرفی برای مخارج تو جیبی روی لباس‌ها گذاشته بودند، بعد از آنکه لباس پوشیدم همراه او به اتاق راهنمایی شدم و پس از صرف یک ناهار لذیذ و ماکول صدراعظم وارد اتاق گردید و با کمال فروتنی از من احوالپرسی کرد و آنگاه دستور داد تا مرا به ریاست فوج سوار منصوب کردند) خسروخان سردار ظفر در کتاب

یادداشت‌ها و خاطراتش در صفحه ۱۹۷ نحوه برخورد حاج ایلخانی و ایلبگی با بازماندگان مرحوم ایلخانی را چنین مرقوم داشته (یک روز پی از کشتن او<sup>(۱)</sup> محمدحسین خان<sup>(۲)</sup> و حاج ابراهیم خان<sup>(۳)</sup> را فرستاد چقاخور فرمان ایلخانی گری و ایلبگی گری را برای عموهایم فرستاد آنها نیز پذیرفتند، انصافاً حق سرزنش و ملامت دارند<sup>(۴)</sup> در صفحه ۱۹۹ می‌نویسد (اولاد ملاعلی را که در کنارمان جای داده بودند، اینها را هم به تدبیر از ما جدا کردند، ما را هم از میزدج بیرون کردند، عموها در حق ما بی‌انصافی کردند)<sup>(۵)</sup> نوشته‌های بالا خاطرات بی‌بی مریم را پس از مرگ ایلخانی و رنجهایی که کشیدند تأیید می‌کند.

سردار ظفر در همان کتاب نیز در صفحه ۲۰۶ نوشته (پس از کشته شدن پدرم معلوم شد که ظل‌السلطان، فرج‌اله<sup>(۶)</sup> را که چندی بود گماشته او شده بود وادار کرد که پدرم را بکشد آن بی‌عقل گمان می‌کرد از او نگاه‌داری می‌کند پس از کشته شدن پدرم او را بیرون کرد و در سال ۱۳۱۰ هجری قمری در هنگامیکه کار من در هم و بر هم و سخت بود از بس عرق می‌خورد و تریاک نیز می‌خورد و مردنش سبب خرابی کار من شد چنانکه در جای دیگر مفصل خواهم نوشت و فتح‌اله خان که اکنون سردار ارشد و بی‌بی مریم زن اوست و با یکدیگر ناسازگار و دشمن همدیگرند، او نیز اضافه می‌کند که بعد از کشته شدن ایلخانی سالی پنجهزار تومان امام قلی حاج ایلخانی به ظل‌السلطان پرداخت می‌کرد) بی‌بی مریم در مورد قتل مرحوم ایلخانی پدرش و نوع برخورد عموهایش مطالب بسیار جالب و خواندنی را عرضه می‌کند.

مصیبت‌های وارده به خانواده مرحوم ایلخانی از جانب عموها بر آنها تحمیل شده

#### ۱- حسینقلی خان ایلخانی

- ۲- محمد حسین خان سپهدار فرزند ارشد مرحوم امام قلی خان حاج ایلخانی
- ۳- ابراهیم خان ضرغام‌السلطنه فرزند ارشد مرحوم رضاقلی خان ایلبگی
- ۴- یادداشت‌ها و خاطرات سردار ظفر بختیاری انتشارات - بسا ولی فرهنگسرا چاپ اول تیرماه ۱۳۶۲
- ۵- یادداشت‌ها و خاطرات سردار ظفر بختیاری انتشارات بسا ولی - فرهنگسرا چاپ اول تیرماه ۱۳۶۲
- ۶- فرج‌اله فرزند مرحوم مصطفی قلی خان برادر ایلخانی و حاج ایلخانی

بود. او تمام عملیاتی که بر علیه‌شان شده بود را جزء به جزء نوشته و برای آیندگان بیادگار گذاشته است.

عموها به مرحوم سردار اسعد حاج علیقلی خان امر کردند که شما حق ندارید در سولگان که سر راه عبور بیلاق و گرمسیر ایل قرار گرفته اقامت نمائید. خانواده ایلخانی باید در ده سورک که دهکده ایست ارمنی نشین سکونت نمایند، حق رفتن به گرمسیر را ندارند، حق معاشرت با هیچکدام از قبایل بختیاری را ندارند، باید منزوی و بیچاره معاشر رعایای ارمنی باشند. زندگی پرماجرایی او سراسر نشیب و فراز و ماجراهای جالب و خواندنی است او را که در هنگام تولد برای مرحوم علیقلی خان چهارلنگ ناف بریده بودند، به چه ترتیبی روانه منزل شوهرش نمودند که در حدود چهار سال و اندی شوهرداری چه اتفاقاتی برایش افتاد و چگونه با ایلات چهارلنگ روبرو شد.

حاصل این ازدواج سه پسر بود یکی محمدعلی خان و دیگری علی مردان (شیرعلی مردان) که در برابر ظلم و استبداد رضاخانی علم مخالفت برافراشت و مقابل جوخه اعدام جلادان زمان دلاوران و مردانه جان باخت.

پس از قتل شوهر اولش تا مدتی در خانه برادرش سردار اسعد علیقلی خان بود. او را به جبر به پسر عمویش فتح‌اله خان ضیغم‌السلطنه دادند.

خواندن سرگذشت او در زمان زندگی با این خان لابلالی بسیار خواندنی می‌شود. زیرا اتفاقات و حوادث روزگار چه ماجراهائی را برایش پدید آورد.

شوهر دوم ایشان نه در فکر زن و بچه بود و نه در فکر اموال و املاکی که مرحوم ایلخانی مجانی در اختیار او و برادرش فرج‌اله خان گذاشته بود. زمینهای ملکی این شوهر نظر طماع خوانین محترم را می‌گیرد و باعث درگیری شدید بین بی بی مریم و برادرانش می‌گردد.

برای بیرون کردن بی بی از املاکش تفنگ چی اعزام شد که آن شیرزن افراد اعزامی را خلع سلاح نمود و تفنگ بدست می‌گیرد و آماده مقابله با هرگونه تعرضی می‌شود.

در سختیها ابدأ حاضر نیست که با بردارنش به مذاکره و مصالحه بنشیند. او از پستان

شجاعت شیر نوشیده و خون شرافت و آزادگی در رگهایش جاری است. او وضعیت زنان در بند ایرانی را با زنان آزاد دنیای آنروز مقایسه می‌کند و از ظلم مردان و بی‌قانونی حکومتگران وقت می‌نالند. و برای آزادی هم نوعانش فریاد می‌زند پس از مدتی شوهرش را بکلی طرد می‌کند و التزام می‌گیرد که ابداً حق ندارد به نزدش برود. تبلور رنجها و مصیبت‌های زمان کودکی و وقایع زمان نوجوانی و جوانی موجب می‌شود که از وی شیرزنی شجاع و آزادیخواه بسازد تا آنجا که در وقایع جنگ اول جهانی او مانند مردان خود را وارد معرکه می‌کند.

آقای غلامرضا میرزائی نویسنده کتاب بختیارها و قاجاریه در صفحه ۳۱۶ می‌نویسد (بقیه خوانین بختیاری به دو جناح تقسیم می‌شدند. اکثریت آنها که ضرغام‌السلطنه، امیر مفخم و بی‌بی مریم در رأس آن دسته قرار داشتند جانب متحدین را گرفتند)<sup>(۱)</sup> و در صفحه ۳۱۹: (تماس مختصر او با خوانین بختیاری پشتکوه لطمه بزرگی به رابطه آنان به انگلیسی‌ها وارد ساخت. بطوری که اکثر آنها دوستی دیرینه انگلیس را فراموش کردند. استدلال واسموس بیش از هر کس در بی‌بی مریم و ابراهیم خان ضرغام‌السلطنه و فتحعلی خان بختیاری سردار معظم مؤثر افتاد و سردار معظم علناً بر علیه متفقین قیام و در جنگ‌های مهاجرت مشارکت نمود) و در صفحه ۳۲۰ می‌خوانیم (چنانچه ذکر شد بختیارها خطه بختیاری را محل استقرار مجاهدین ایرانی و جاسوسان آلمانی قرار دادند و ضرغام‌السلطنه و بی‌بی مریم خواهر سردار اسعد و برخی دیگر از خوانین پذیرائی از آنها را بعهده گرفتند. تا اینکه سردار محتشم که در این موقع از انگلیس جانب‌داری می‌کرد. بدستور انگلیس برای قلع و قمع آنها راهی بختیاری شد. او در این موقع ایلخانی بختیاری بود. بنابراین، مجاهدین یا پراکنده شدند و یا در نقاط مختلف بختیاری پناه گرفتند و یا از این خطه خارج شدند. تا اینکه در جبهه روسیه موفقیت‌هایی حاصل شد و روسها بر اصفهان مسلط شدند و به غارت اموال مخالفان خود پرداختند. از جمله اموال

حاج آقا نوراله نجفی و بی بی مریم را غارت کردند و در تهاجم به روستای ورنه مخو که ملک ضرغام السلطنه بود پسر او بنام محمد رحیم خان مقاومت سختی کرد و سرانجام کشته شد و جمعی از اهالی نیز کشته شدند.

در این موقع فن کاردرف شارژدافر سابق آلمان در منطقه اصفهان و بختیاری بسر می برد. او مدت سه ماه و نیم درخانه ضرغامالسلطنه و مدتی هم در خانه بی بی مریم در سورشجان سپری کرد.

با تضعیف روسها، او به کمک بختیارها از جمله سردار معظم و سالار مسعود ( پسر سردار ظفر ) تصمیم گرفتند به اصفهان حمله کنند و در نزدیکی نجف آباد جنگ سختی بین آنها صورت گرفت.

بختیارها ابتدا پیروز شدند. اما با رسیدن توپخانه روسیه شکست سختی خوردند و ۵۸ نفر از آنها کشته شد. پس از آن کاردرف از طریق کرمانشاهان و همدان راهی برلین شد.

به پاس حمایت های سرسختانه بی بی مریم از فن کاردورف، امپراطور آلمان تمثال میناکاری و الماس نشان خود و همچنین نشان صلیب آهنینی که مهمترین نشان دولت آلمان بود و سردار مریم تنها زنیست در دنیا که به این نشان مفتخر گردید را برای ایشان فرستاد نکته دیگر اینکه مداوم آزادیخواهان ایران که جان خود را در خطر می دیدند به سرزمین بختیاری پناه می بردند و در خانه سردار مریم برویشان باز بود.

از جمله میهمانان نامدار و ارجمند او می توان از دکتر محمد مصدق نام برد، مرحوم دکتر مصدق در زمان کودتای اوت ۱۲۹۹ حاکم فارس بود که توسط سید ضیاء معزول گردید، از اصفهان راهی بختیاری شد و میهمان سردار مریم گردید.

بی بی مریم در سال ۱۳۱۶ و سه سال پس از شهادت شجاعانه فرزندش علی مردان خان در اصفهان زندگی را بدرود گفت.

بازخوانی و بازنویسی دستنوشته های سردار مریم بسیار مشکل و کاری طاقت فرسا بود که زحمت این کار را خانم کتایون لیموچی به عهده گرفتند. از زحماتشان قدردانی می‌نمائیم.

برای این مقدمه از اطلاعات جناب آقای سهراب خان مردانی استفاده کرده‌ایم که در اینجا به خاطر صفای بیدریغش سپاسگزاریم. مرحوم وحید دستگردی قصیده‌ای زیبا در مدح بی‌بی با عنوان (نوید فتح)<sup>۱</sup> سروده که برای حسن ختام چند بیت آن را می‌آوریم.

ای مریم مسیح دم، ای افتخار ملک	بازوی جاه دست شرافت سوار ملک
گر حکمران تو بودی در مرز اصفحان	زار اینچنین نبود روزگار ملک
از جای خیز ایل سلحشور بختیار	بنمای باردگر، چون بخت یار ملک
امروز ایل بختیاری فرمانبر تواند	سرها به کف گرفته برای نثار ملک
کن تخت شادمانی بیگانه سرنگون	ای شادی زمانه و ای غمگسار ملک

انتشارات آنزان

۱- قصیده مزبور در ره‌آورد وحید جلد اول صفحه ۱۷ بچاپ رسیده است.



## خاطرات سردار مریم بختیاری

به امید خداوند امیدوارم که فرصت بده تا بنده که یکنفر زن ایرانی و از ایل بختیاری می‌باشم، روزنامه زندگانی خدا<sup>(۱)</sup> را بطور خیلی ساده و مختصر بنویسم. توفیق از خداوند عالم و همراهی از روح اعلیحضرت شاهنشاه عالم امام اول، حضرت مرتضی علی (ع) می‌طلبم. به تاریخ هشتم ماه شعبان المبارک سنه ۱۳۳۶ بنده دختر حسین قلی خان ایلخانی می‌باشم، ایل بختیاری به دو اسم منصوب هستند: یکی چهارلنگ‌ها که چند طایفه می‌شوند، اسم‌های مختلف دارند. هفت لنگ‌ها هم همین جور اسم‌های مختلف دارند، چونکه مقصود بنده نوشتن سرگذشت<sup>(۲)</sup> زنده‌گانی<sup>(۳)</sup> خدم [خودم] می‌باشد، میل ندارم سرگذشت خدم مبدل به تاریخ نویسی بکنم، پدرم رئیس هفت‌لنگ‌ها بود. پدر مادرم رئیس چهارلنگ‌ها. بعد از مدتی پدرم ایلخانی متصل تمام ایل بختیاری چهارلنگ و هفت‌لنگ شد. تمام عربستان را دارا شد، دو پسرش هم یکی سرتیپ، یکی سرهنگ یکصد سوار و همیشه با سوار در طهران خدمت می‌نمودن تا

---

۱- خود. در تمام نوشته‌هایش خود را «خدا» نوشته است.

۲- سرگذشت

۳- زندگانی

اینکه تاریخ هزار و دوست و نود و نه<sup>(۱)</sup> پادشاه ایران که ناصر دین شاه<sup>(۲)</sup> بود از استقلال پدرم ایلخانی ترسید و حکم ظل سلطان که پسر شاه بود نمود که باید حسین قلی خان ایلخانی بختیاری را بکشید، چونکه اگر او را از میان برندارند سلطنت از خانه واده<sup>(۳)</sup> قاجار به خانه واده بختیاری منتقل می شود، چونکه بختیاری همیشه پای خد [خود] را نزدیک به تخت سلطنت ایران می داشت مسل<sup>(۴)</sup> علی مردان خان چهارلنگ که جد مادری خد [خودم] بود، مثل ابدال<sup>(۵)</sup> خان که پسر علی مردان که چندین جنگ با آغامحمدخان قاجار نمود مثل محمدتقی خان و علی تقی خان که دائی های بنده، چند سال تمکین به سلطنت فتحعلی شاه و محمدشاه قاجار نکردن با اینکه مهتمد دوله<sup>(۶)</sup> ارمنی که دوست آنها بود به قرآن آنها را مطمئن نمود و گرفت فرستاد طهران، در هر صورت بختیاری همیشه طرف واهمه قاجاریه واقع شده بودن و ناصر دین شاه که در عالم هیچ فکری برای ایران نداشت سوای اینکه خدش [خودش] را وسعت بدهد و آنچه می تواند ایران را [ذلیل] کند، یکی از پلتیک وهشیانه [وحشیانه] ننگین او کشتن مردم محترم و صاحب نفوذ بود از ترس اینکه در ایران کسی پیدا نشود که بپرسد آیا در زمان سلطنت خدت [خودت] چه خدمتی برای این آب و خاک مقدس که مقام مردمان بزرگ و صلاطین<sup>(۷)</sup> بزرگ بود، نمودید. پادشاهان برای مملکت های کره ارض بسا خدمت های بزرگ نمودند. بسا خدمت ها که به عالم انسانیت نمودن، اما پادشاهان قاجاریه غیر ازین نمودند. مملکت بزرگ ایران را از دست دادن و آن را بدست اجنبی سپردن برای اینکه استبداد خدشان [خودشان] باقی باشد، مقصود من عیب جویی و پدرکشتگی نیست، حق گوئی می باشد. در هر صورت پدر من حسین قلی خان ایلخانی مرد خیلی بزرگی بود، تمام ایل بختیاری را بتصرف خود در آورد بدون اینکه یک دشمن برای خد [خود] درست کند، تمام کارها را از روی عقل می نمود و حال آنکه در عصر او

۱- ۱۲۹۹ (۵- ق)

۲- ناصرالدین شاه

۳- خانواده

۴- مثل

۵- ابدال

۶- معتمدالدوله، منوچهرخان

۷- صلاطین

در بختیاری خوانین بزرگ خیلی بود که تمام صاحب استعداد، صاحب دولت و صاحب اسم و رسم تمام را از روی نقشه صحیح<sup>(۱)</sup> از میان برد. یکی از پلتیک‌های او خویشی نمودن با مردم بختیاری بود، چه به آنها می‌داد، چه زن می‌گرفت برای خودش [خودش] و فامیلش حتا [حتی] به بسته‌گان (بستگان) نزدیک امر می‌نمود که از رئیس‌های بختیاری زن بگیرند و زن بدهند، در مدت چند سال وقتی که ملاحظه نمودن که تمام بزرگان بختیاری از نسل پدران چونکه چه اولادان خاهرهایش<sup>(۲)</sup> شدن چه اولادان دخترهایش شدن چه اولادان برادرهایش شدن، در هر صورت تمام به اینان منسوب شدن، آن وقت معلومست که چه نفوذی در ایل بختیاری داشت. همیشه می‌توانست پنج هزار سوار رکابی داشته باشد، وضع زندگانی ایشان وضع سلطنتی بود. مقر حکومتی ایشان ایلاق (بیلاق) در چقا خور بود، قشلاق در مال امیر بود همیشه روزی پنجاه مجمه شام، پنجاه مجمه نهار سر سفره ایشان بود. همیشه روزی دو بست من، سیصد من نان خرج شام، نهار ایشان بود آنچه از تحمل ایشان بنویسم، هنوز کمست<sup>(۳)</sup> یک جذابیت داشت که اولادهای ایشان و برادران ایشان نمی‌توانستن زیاد با ایشان حرف<sup>(۴)</sup> بزنند<sup>(۵)</sup> با وجودی که خیلی مهربان و رؤف [رئوف] بود، نصبت<sup>(۶)</sup> به فامیل وقتی که مهتمد دوله<sup>(۷)</sup> فرهاد میرزا عموی ناصر دین شاه سر تفرقه قله [قلعه] قشقائی با پدرم عداوت پیدا نمود. بحضور ناصر دین شاه شکایت از ایلخانی نوشت، نوشته بود که جد ما محمد حسن خان قاجار بیست سوار داشت ادعای سلطنت نمود، حسین قلی خان ایلخانی بختیاری همیشه پنج هزار سوار رکابی دارد، اگر علاج او را نکنی عن قریب [عنقریب] که زیر جامیه<sup>(۸)</sup> زن‌های قاجاریه بگردن اسب‌های بختیاری افتاده و به کوهستان خدشان<sup>(۹)</sup> می‌برند آنوقت ناصر دین شاه اسکندر نامی را از مقربان خد [خود] به اسم زیارت مکه

۲- خواهرهایش

۴- حرف

۶- نصبت

۸- جامه

۱- صحیح

۳- کم است

۵- بزنند

۷- معتمد الدوله

۹- خودشان

[خود] به اسم زیارت مکه معظمه بطرف چقاخور فرستاد که از راه بختیاری زیارت برود و به او سپرده بود، از زیارت، سفارش نامه هم برای ایلخانی کما هو برای من روزنامه کن مقصود راپرت کار ایلخانی بود نه زیارت و سفارش نامه هم برای ایلخانی جهت اسکندرخان نوشت. اسکندر خان آمد چقاخور مقرر حکومت ایلخانی، ایلخانی هم خیلی او را محبت نمود و سوار همراه او نمود او را از راه کوهستان بختیاری تا به شوشتر رساندن از آنجا رفت به مکه از راه اسلامبول رفت طهران. حضور شاه که رسید، شاه احوال پدرم ایلخانی را پرسید، عرض نمود: قربان سلطنت در چقاخور مقرر حکومتی حسین قلی خان بختیاری می باشد نه در طهران. آنوقت شرح داد از طویله، از سوار، دستگاه، از بزرگی ایلخانی. یک حرفش این بود که عرض نمود، قربان اعلیحضرت شهنشاه ایرانیه شام نهارت در چند قابلمه می باشد، شام نهار حسین قلی خان ایلخانی شبان روز دوست مجمعه سر صفره [سفره] خدش [خودش] می باشد بی آنکه در منزل ها می برد. قربان طویله حسین قلی خان ایلخانی سیصد اسب خاصه مال شخصی خدش [خودش] می باشد بدون سوارهای رکابی در هر صورت سلطنت در چقاخور می باشد نه در طهران. ناصر دین شاه دید حرف [حرف] اسکندر خان با حرفهای [حرفهای] عمویش مطابق شد ترس او را گرفت و حال آنکه پدرم خیلی بزرگ بود، خیلی پلتیک دان بود، اما آشوب طلب نبود، تمام لرستان و بختیاری و عربستان را برای دولت ایران منظم نمود. بحدی منظم نمود که یکنفر زن عاجز می توانست بدون ترس و وا همه با مقدار زیادی مال و دولت قلمرو پدرم را گردش کند. از صفات حمیده پدرم آنچه بنویسم هنوز کم است چونکه من علم ندارم و سواد درستی ندارم، نمی توانم شرح بدهم. پدرم مسلمان حقیقی بود، در مذهب خیلی متعصب بود، همیشه نماز شب می نمود. تمام سال که در عربستان بود با آن گرمای عربستان پنجشنبه و دوشنبه ها<sup>(۱)</sup> را در هر فصل روزه می گرفت خیلی زود از خواب<sup>(۲)</sup> بیدار می شد و در اندهران<sup>(۳)</sup> نهار می خورد سر صفره

وقت نمی نشست بواسطه اینکه مردم بدون ملاحظه غذا بخورند به فقرا خیلی پول می داد، روزی یکصد تومان معمولی پول فقرا بود که اسم او را صرف جیب می گذاشتن<sup>(۱)</sup> این یکصد تومان پول فقرائی سواکار (جداگانه) بود والا به صل ارحام<sup>(۲)</sup> به سادات، به مردم محترم که پریشان شده بودن زیادتر از آن که من بتوانم بنویسم می داد. کرم او خیلی بود به بزرگان بختیاری خیلی احترام [احترام] می کرد و حال آنکه رئیس بر همه بود خداوند هم با او بود خیلی با اقبال بود، پدرش را در جنگ دعوی بختیاری کشتن، کوچک بود اما احترام [احترام] مادرش را خیلی داشت نامادرش در حیات بود به او تعظیم می نمود. بدون اجازه او نمی نشست. علم معاش او خیلی بود، با تمام بزرگان ایران رفاقت و ارسال مرسول داشت. با ارکان دولت طهران خیلی دوست بود، همیشه بزرگان به چشم احترام [احترام] او را می دیدند، قدری مزاج پدرم تند بود، زیر هرف [حرف] توهین دار نمی رفت ولو از سلطان بود. سه برادر داشت بنام های امام قلی خان، رضاقلی خان، مصطفی خان، حاجی امام قلی خان و مصطفی قلی خان از مادر خودش [خودش] بودن، اما رضاقلی خان از مادر سوا بود. اما بطوری با آنها حرکت می نمود که کسی نمی دانست که رضا قلی از مادر سواست تا وقتی که مرحوم بی بی بزرگ بود، رضاقلی خان را مسل [مثل] اولادان خودش [خودش] دوست می داشت تفاوت<sup>(۳)</sup> میان آنها نمی گذاشت. پدرم بحدی این سه برادر را دوست می داشت که تا بحال کس یاد ندارد و برادرها هم بحدی تمکین از پدرم ایلخانی می نمودن که مسل [مثل] اینکه برادر نمی باشند، یک نوعی برادری می نمودن که عقل انسان حیران می شد تمام استقلال و ترقی آنها از همین اتهاد<sup>(۴)</sup> شد هنوز هم میان فامیل ما همان اتهاد [اتحاد] و برادری را هست. مصطفی قلی خان عمویم چندان عمری نکرد پیش از شهید شدن پدرم مرد و وقتی که مرد سه پسر کوچک داشت و دو دختر، یکی از پسرهایش چند ماهی بعد از خودش [خودش] مُرد، دو پسر دیگر را با دو دختر، پدرم آنها را بزرگ نمود. اما بچه نوعی

۱- می گذاشتن

۲- صلہ ارحام

۳- تفاوت

۴- اتحاد

آنها را بزرگ نمود؟ اگر بخاهم<sup>(۱)</sup> بنویسم که این بچه‌های صغیر برادر را به چه خوبی و به چه عزیزی و به چه احترام<sup>(۲)</sup> بزرگ نمود بایست یک کتاب اهلا هده<sup>(۳)</sup> از تفصیل زندگانی آنها بنویسم، همین قدر مختصر بنویسم که از تمام اولادان خدش [خودش] و اولادان آن دو برادرش آنها را عزیزتر داشت و مادر آنها را به حدی احترام [احترام] و محبت نمود که از شوهر نمودن گزشت [گذشت] و نشست بچه‌هایش را بزرگ نمود. چونکه خیلی جوان بود تقریباً بیست سال داشت که شوهرش مرد، وقتی که عمویم مصطفی قلی خان از دنیا رفت پدرم مکتبی نداشتن بعد از بیست سال که خیلی صاحب مال و دولت شد و خیلی از املاک چهار محال را خرید خاست [خواست] که برادرهایش را سوا بکند، اولادان را بدون کم، و زیاد بمسل [به مثل] خدش [خودش] قسمت داد تمام دارائی خد [خود] را چهار قسمت نمود و هر قسمتی را روی یک ورقه کاغذ نوشت گذاشت زیر یک کلاه به دختر کوچک خد [خود] که چهار سال داشت، گفت: حالا دست زیر کلاه ببرد به امید خداوند هر کدام را یکی از این ورقه‌ها بده، خاهرم [خواهرم] یکی از ورقه‌ها را داد به حاجی امام قلی خان عمویم، یکی را داد به رضا قلی خان عمویم، یکی را داد به پسرهای مصطفی قلی خان عمویم، یکی را هم داد به ایلخان پدرم، بدون کم و زیاد بدون تفاوت میان خدش [خودش] و آن دو برادرش و صغیرهای برادرش قسمت نمود. حاجی امام قلی خان و رضا قلی خان از این قسمت راضی نبودند، عرض نمودن خدمت ایلخانی که پسرهای مصطفی قلی خان دو نفرند و ماها خیلی اولاد داریم و خدمان [خودمان] هم بزرگیم خیلی مخارج داریم. خرج خد [خود] سرکار هم که به حساب نمی‌آید خوبست که پسرهای مصطفی قلی خان پدر ندارند را کمتر قسمت بدهید، فرمودن چونکه پسرهای ما پدر دارند و پدر آنها می‌توانند برای آنها تفره<sup>(۴)</sup> بزنند بچه‌های عمویم مصطفی قلی خان بایست که بدون کم و زیاد قسمت ببرند عموهایم هم سراین مطلب از ایلخانی پدرم دلخور شدن. حالا مطالعه کنندگان این کتاب تصور کنند که هیچ پدری حالا در حق

۱- بخواهم

۲- احترام

۳- کوشش، سعی، نغلا

۴- علی‌هده